

مصطفی کمال آتاتورک و انحلال خلافت

دکتر عباس قدیمی قیداری دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز
شهناز جنگجو قولنجی دانشجوی دکتری تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

خلافت اسلامی بعد از تصرف مصر به دست سلطان سلیم اول در قرن شانزدهم از مصر به عثمانی منتقل گردید. سلاطین عثمانی تا انقراض این دولت در سال ۱۹۲۲ م. علاوه بر سلطنت مقام خلافت را نیز دارا بودند. از قرن هیجدهم در پی شکست های مکرر دولت عثمانی از دول اروپایی تا حدی از اقتدار سیاسی دولت عثمانی کاسته شد و از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اقتدار و جایگاه دینی دولت عثمانی نیز متزلزل گردید. با اشغال عثمانی در پایان جنگ اول جهانی و در طی جنگ استقلال، ملی گرایان ترک در مقابل دولت عثمانی قرار گرفتند. ناتوانی دولت در مقابل اشغالگران و همکاری سلطان که خلیفه جهان اسلام نیز به شمار می رفت با متفقین ضربه شدیدی به موقعیت سیاسی و مذهبی سلطان وارد ساخت. مصطفی کمال آتاتورک با استفاده از همین فرصت ابتدا در سال ۱۹۲۲ طی قانونی سلطنت را ملغی اعلام نمود و سپس در سال ۱۹۲۴ بر اساس قانونی که از تصویب مجلس ترکیه گذشت نهاد خلافت را منحل کرد و آخرین خلیفه برکنار و کشور را ترک گفت. علاوه بر عوامل سیاسی که جایگاه سلطان عثمانی را متزلزل ساخت عوامل دیگری نیز در تزلزل جایگاه مذهبی خلیفه موثر بود. آتاتورک نظامی لائیک را بنیان نهاد و این نظام در تقابل با نظام مبتنی بر مذهب دولت عثمانی قرار گرفت. بنابراین تصادم این دو منجر به انحلال خلافت گردید.

واژگان کلیدی: کمال آتاتورک، دولت عثمانی، سلطنت، خلافت، انحلال خلافت.

تاریخ پذیرش: ۹۲/۷/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۵

E-mail: ghadimi@tabrizu.ac.ir

مقدمه

با تصرف مصر در سال ۱۵۱۷م. توسط سلطان سلیم اول (۱۵۱۲-۱۵۲۰م.) و انقراض خلافت عباسی مصر، سلاطین عثمانی عنوان خلیفه را یافتند و به این ترتیب حقوق و اختیارات مادی معنوی نهاد خلافت نسبت به جهان اسلام را به دست آوردند. باید توجه داشت که خلافت در قرن شانزدهم، مفهومی متفاوت از مفهوم رایج آن در عصر عباسیان داشت، مفهومی جدید که برآمده از اوضاع تاریخی بود. خاندان عثمانی نسبت خویشاوندی با قریش و جانشینان پیامبر نداشتند و اساساً چنین ادعایی نمی‌توانستند بکنند. تنها ادعای آنها این بود که حافظ اسلام و مسلمین هستند و این موقعیت جدید را ناشی از اراده الهی می‌دانستند و تبلیغ می‌کردند. بنابراین مفهوم جدید خلافت که برآمده از اوضاع جدید تاریخی و برخاسته عثمانی‌ها بود در خدمت مشروعیت بخشی به عثمانی‌ها در جهان اسلام و تثبیت حاکمیت آنان بر جهان اسلام قرار گرفت. اولین قانون اساسی امپراتوری عثمانی در سال ۱۸۷۶ م. نیز ادعای خلافت عالی اسلامی را برای سلاطین عثمانی به رسمیت شناخت. دولت عثمانی در طول چند قرن بعد از اتخاذ عنوان خلافت توسط سلطان سلیم اول تا فروپاشی آن، دولتی استبدادی با پیوند‌های ناگسستنی با دین و مذهب بود.

با پایان جنگ جهانی اول و اشغال ترکیه توسط متفقین، در ترکیه بر سر چگونگی برخورد با اشغالگران اختلاف و دو دستگی پیش آمد. در یک سو دولت عثمانی به رهبری خلیفه-سلطان عثمانی قرار داشتند که به همکاری با اشغالگران پرداختند و در سوی دیگر نیز ملی‌گرایان به رهبری مصطفی کمال آتاتورک قرار داشتند که به مقاومت در برابر اشغال خارجی دست زدند و در صدد دستیابی به استقلال برآمدند. این کشمکش منجر به پیروزی ملی‌گرایان و قدرت‌گیری مصطفی کمال گردید. در طی سال‌های جنگ استقلال، ملی‌گرایان برخی از اصول سیاسی را پایه‌گذاری کردند که با تداوم سلطنت و خلافت تصادم داشت. مصطفی کمال بر پایه نوعی از نظام سیاسی و اجتماعی که در ذهن داشت، بعد از به دست گرفتن قدرت ابتدا زمینه انحلال سلطنت و سپس خلافت را فراهم نمود. این پژوهش بر اساس منابع متنوع چرایی و چگونگی تصادم و مواجهه مصطفی کمال آتاتورک به عنوان مظهر نظام جدید با نهاد سلطنت و خلافت عثمانی و روند تاریخی انحلال نهاد خلافت را به بررسی نشسته است.

ریشه ها و علل اختلاف مصطفی کمال و سلطان - خلیفه‌ی عثمانی

بعد از انقلاب سال ۱۹۰۸ م. و برقراری حکومت مشروطه در امپراتوری عثمانی، ترکان جوان خصوصا کمیته‌ی اتحاد و ترقی، قدرت را به دست گرفتند. در سال ۱۹۰۹ م. و به دنبال انقلابی ارتجاعی که عبدالحمید دوم، سلطان وقت به وسیله‌ی محافظه‌کاران به راه انداخت، مجلس با کسب فتوایی از شیخ الاسلام، عبدالحمید را از سلطنت خلع کرد (شاو، ۱۳۷۰: ۴۷۵-۴۷۶؛ راینسون، ۱۳۵۶: ۱۶؛ بروکلمان، ۱۳۴۶: ۵۳۲-۵۳۳) و برادرش محمد پنجم را به سلطنت رساند. محمد پنجم فردی ضعیف و به مثابه یک سلطان پوشالی بود (حتی، ۱۳۵۲: ۵۱۴). به این ترتیب ترکان جوان قدرت واقعی را به دست گرفتند. در سال ۱۹۱۴ م. گروهی از افسران وابسته به کمیته اتحاد و ترقی زمینه‌های ورود عثمانی به جنگ جهانی اول را آماده ساختند (وسینیچ، ۱۳۴۶: ۱۲۵) یکی از وقایع مهم دوران جنگ، صدور اعلامیه ای در ۱۹۱۶ م. از سوی شریف مکه بود که طی آن اعراب را به قیام علیه ترک‌ها برای نیل به استقلال دعوت می‌کرد. از سراسر دنیای عرب پاسخ‌های مساعد و پرشوری به این دعوت داده شد و در پی آن جنگ اعراب و ترک‌ها شروع شد. در دسامبر ۱۹۱۶ م. انگلیس شریف مکه را به عنوان پادشاه مکه به رسمیت شناخت و این امر ضربه مهلکی بر اقتدار معنوی سلطان عثمانی در مقام خلیفه مسلمین و خادم حرمین شریفین وارد نمود (باربر، ۱۳۶۹: ۲۳۲).

در ژوئن ۱۹۱۸ م. محمد پنجم در گذشت و وحیدالدین بزرگ‌ترین پسر عبدالحمید دوم به نام محمد ششم بر تخت نشست. اما وی نیز حتی بیشتر از برادرش آلت دست رهبران کمیته‌ی اتحاد و ترقی شد (شاو، ۱۳۷۰: ۵۵۱). در فاصله‌ی بین انقلاب روسیه تا متارکه‌ی جنگ، بغداد به دست متفقین افتاد و انگلیسی‌ها در عراق به پیشروی ادامه دادند. در این ضمن عرب‌ها در حجاز علیه حکومت عثمانی سر به شورش برداشتند و این شورش به کلیه سرزمین‌های عرب سرایت کرد (کین راس، ۱۳۷۳: ۶۲۷). سپاهیان ترک با وجود اینکه از پشتیبانی آلمانی‌ها برخوردار بودند، عقب‌نشینی آغاز کردند و حکومت تازه‌ای که به رهبری "اتحادیه‌ی آزادیخواهان" قدرت را در دست گرفته، آمادگی خود را برای عقد قرارداد صلح اعلام داشت (وسینیچ، ۱۳۴۶: ۱۲۷). در ۳۰ اکتبر ترکان در مودروس^۱ با متفقین غربی پیمان ترک مخاصمه بستند و رهبران سه گانه عثمانی که امپراتوری را به جنگ کشانده بودند، از کشور فرار کردند (وهمان، ۱۲۷: ۱۳۷۰؛ شاو، ۱۳۷۰: ۵۵۲).

^۱ Mudros.

با پایان جنگ و فرار پاشاهای کمپته‌ی اتحاد و ترقی که پایان کار ترک‌های جوان بود، فرصت مناسبی برای شخصیت جدیدی پیش آمد که قدم در صحنه گذارد. کسی که سرنوشت مقدر کرده بود که اول مرگ امپراتوری و تولد ترکیه را اعلام کند و بعد از آن نیز برای همیشه به عمر خلافت اسلامی پایان دهد. آن شخص کسی نبود جز مصطفی کمال که مدتی بعد آتاتورک لقب گرفت.

با امضای پیمان مودروس که تسلیم بی‌قید و شرط نیروهای عثمانی را فراهم می‌آورد، متفقین استانبول را اشغال کردند. در این شرایط اقلیت‌ها نیز درصدد برآمدند تا از اشغال عثمانی به دست متفقین، به نفع خود سود جویند(شاه، ۱۳۷۰: ۵۵۴-۵۵۵). در این میان سلطان - خلیفه‌ی عثمانی و دیگر اعضای حکومت، تنها راه حل را همکاری با متفقین به ویژه انگلیس دانسته و امیدوار بودند که از این طریق بتوانند قلمروهایی را برای ترک‌ها حفظ کنند (Kent, 1984, p: 18). در حالی که سلطان همه امیدش به حمایت انگلیس ولو به قیمت قیمومیت بود، گروهی دیگر از روشنفکران در پایتخت، حمایت آمریکایی‌ها را ترجیح می‌دادند. در هر حال، هر دو گروه هر گونه نیت و قصد مبارزه برای استقلال را از دست داده و ضرورت قیمومیت را پذیرفته بودند (Ibid, P: 18). بی‌تفاوتی دولتمردان عثمانی در قبال مصائب و مشکلاتی که کشور را فرا گرفته بود موجی از نارضایتی و نفرت را در میان مردم ایجاد نمود. (نخجوانی، ۱۳۱۹: ۱۶-۱۷). این بی‌تفاوتی تاثیر خود را در رویدادهای آینده نشان داد.

پیاده شدن ارتش یونان در مه ۱۹۱۹ م. تحت حمایت متفقین در ازمیر، روحیه جنگنده ترک‌ها را شعله ور ساخت. حمله‌ی یونانی‌ها که در گذشته تابع ترکان بودند، برای ترک‌ها غیرقابل تحمل بود هدف یونانی‌ها انضمام آناتولی غربی به یونان بود. مصطفی کمال که از سوی سلطان به سمت بازرسی کل مراکز فرماندهی سپاه سوم؛ یعنی سربازرسی کل شمال آناتولی منصوب شده و در آناتولی وظیفه‌ی نظارت بر خلع سلاح سپاهیان را که هنوز در برابر متفقین مقاومت می‌کردند برعهده داشت (محمدتوفیق، ۱۳۱۸: ۷۰-۷۱؛ رایبسنسون، ۱۳۵۶: ۳۰-۳۱؛ وسینیچ، ۱۳۴۶: ۱۲۹)، به جای انجام دستورات خلیفه، اقدام به برقراری ارتباط بین گروه‌های مقاومت و همچنین تشکیل گروه‌های جدیدی برای دفاع مسلحانه در مقابل حمله یونانی‌ها پرداخت(لوئیس، ۱۳۷۲: ۳۳۹-۳۴۵؛ باربر، ۱۳۶۹: ۲۳۸). بنابراین ورود کمال به آناتولی، فصل جدیدی را در تاریخ ترکیه گشود، چرا که کشور را در قبال این مسأله به دو گروه تقسیم کرد: سلطان - خلیفه‌ی عثمانی و اعضای حکومت در استانبول که به همکاری با متفقین می‌پرداختند و مصطفی کمال و یارانش در آناتولی که سعی در حفظ تمامیت ارضی و استقلال ملی داشتند. از این تاریخ به بعد مصطفی کمال با توانایی نظامی و قدرت سخنرانی متقاعد کننده‌اش به

رهبی مقاومت ملی ترک‌ها تبدیل گردید (Encyclopaedia Britannica, Volume 16,) (1947, p: 31).

زمانی که خبر کوشش‌های مصطفی کمال در ایجاد مقاومت ملی به سران نیروهای اشغالگر رسید، سلطان را تحت فشار قرار دادند تا وی را به استانبول فراخواند. مصطفی کمال در پاسخ به سلطان ضمن اشاره به خطراتی که کشور را تهدید می‌کرد، خاطر نشان کرد که اگر لازم باشد او حاضر است که از خدمت دولتی استعفا کرده و در راه خدمت به میهن از جان و دل بکوشد. در ۲۱ ژوئن ۱۹۱۹م. مصطفی کمال با تنی چند از رهبران جنبش ملی، پروتکل معروف به "پروتکل آماسیا" را امضا کردند که به صورت نخستین فراخوان جنبش ملی علیه اشغال خارجی تلقی گشت. در این پروتکل به عدم شایستگی حکومت مرکزی و تلاش برای استقلال کشور و تاسیس یک کمیته مستقل و آزاد تاکید شده بود (ایگدمیر، ۱۳۴۸: ۴۳-۴۵).

در ۲۳ جولای نیز جمعیت دفاع از حقوق آناتولی شرقی در ارزروم یک اجلاس منطقه‌ای تشکیل داد که مصطفی کمال در این اجلاسیه شرکت نمود و توانست حمایت رهبران ملی را به خود جلب کند. مهم‌ترین مواد این کنگره که به صورت یک "میثاق ملی" درآمد، عبارت بودند از: ۱- نیروهای ملی باید سرکار آمده و به رسمیت شناخته شوند ۲- اصل دفاع و مقاومت متحد و یکپارچه در برابر هرگونه اشغالگری و مداخله در حمایت از تاسیس کشوری یونانی و ارمنی قطعی است. ۳- ضرورت دارد که حکومت مرکزی هرچه زودتر مجلس ملی را فراخوانده و تصمیم‌گیری در خصوص سرنوشت ملت و کشور را بدان محول سازد (شاو، ۱۳۷۰: ۵۷۶-۵۷۸). مصطفی کمال که به ریاست کنگره‌ی ارزروم انتخاب شده بود، در نطق اختتامیه اعلام کرد که اراده ملت یگانه مرجعی است که تقدیر کشور را تعیین می‌کند (ایگدمیر، ۱۳۴۸: ۴۹). طبق کنگره‌ی ارزروم که هدف آن تثبیت حاکمیت اراده‌ی ملت بود، استقلال ملی و آزادی سرزمین ترکیه می‌بایست تامین و نفوذ سلطان - خلیفه می‌بایست محترم شمرده می‌شد (بهمنش، ۱۳۲۵: ۳۲۲). کنگره‌ی ملی سیواس که در اوایل سپتامبر ۱۹۱۹م. با حضور نمایندگان از تمام نواحی کشور به ریاست کمال تشکیل شد، قطعنامه ارزروم را به عنوان میثاق ملی تایید و آن را به صورت یک درخواست ملی مطرح کرد (شاو، ۱۳۷۰: ۵۷۸؛ رایبسون، ۱۳۵۶: ۷۲-۷۳).

شاو معتقد است که در این برهه‌ی زمانی بین مصطفی کمال و دولت مرکزی همکاری‌هایی وجود داشته و دلیل اعزام مصطفی کمال به آناتولی از سوی خلیفه را امید خلیفه به مقاومت از سوی وی می‌داند (شاو، ۱۳۷۰: ۵۷۴-۵۷۵)، در حالی که از برخی نوشته‌های دیگر چنین استنباط می‌شود که در این زمان بین این دو روابط چندان خوبی برقرار نبود و مصطفی کمال از سوی دولت مرکزی تحت

فشار بود و چندین بار از سوی استانبول احضار شد، (ایگدمیر، ۱۳۴۸: ۴۳-۴۷). آنچه که شایان توجه است، اینکه مصطفی کمال در ابتدا، وانمود می‌کرد که هدفش آزادی خلیفه از نفوذ بیگانه و مبارزه با نیروهای یونانی می‌باشد (Harris, 1985:55). وی در خطابه‌ها و مقالات مهیج خود، سعی می‌کرد جانب احتیاط را نگه دارد و به اقدامات خود جهت و سمت و سوی دینی دهد، در یکی از سخنرانی‌های خود چنین گفت:

"... انگلستان دشمن شرق و اسلام است. انگلستان تصمیم گرفته است ترکیه را برای همیشه محکوم به زوال ساخته، صورت آن را از لوح وجود محو سازد. ... خلیفه در اسلامبول حکم یک نفر اسیر را دارد. هیچ کاری از وی ساخته نیست والا حتما درین نهضت همراه می‌شد و اولین کسی بود که لوای جهاد به دوش گرفته، در مقابل دشمن قد علم می‌کرد. باری هرچند که فداکاری از شخص خلیفه ساخته نیست، ولی نباید به کلی مایوس هم بود. چه من که مصطفی کمال هستم به نیابت از طرف او آمده‌ام مردم را بر دفاع وطن و جهاد مقدس دینی دعوت و تحریض نمایم. پس نهضت ورزید، قیام کنید... و از وطن و دین و عرض و آبروی خود دفاع کنید..." (توفیق، ۱۳۱۸: ۷۳).

بی‌تردید مصطفی کمال با توجه به جایگاهی که خلیفه عثمانی در بین توده‌ی مردم داشت، درصدد بود تا با معرفی خود به عنوان نماینده‌ی خلیفه افکار عمومی را هر چه بیشتر با خود همراه سازد. بنابر مذاکراتی که در اکتبر ۱۹۱۹م. بین دولت و ملی‌گرایان صورت گرفت، توافق شد که در انتخاب نمایندگان هیچ گونه مداخله‌ای صورت نگیرد، هیچ مطلبی درباره حکومت به چاپ نرسد، تصمیمات کنگره‌ی سیواس به شرطی که مجلس تصویب کند، از طرف دولت نیز پذیرفته شود و محل اجلاس مجلس در استانبول نباشد. انتخابات آغاز شد و مصطفی کمال به عنوان نماینده‌ی ارزروم انتخاب شد (ایگدمیر، ۱۳۴۸: ۵۴-۵۶؛ شاو، ۱۳۷۰: ۵۷۹-۵۸۰). در ۱۲ ژانویه ۱۹۲۰م. آخرین مجلس مبعوثان در استانبول افتتاح شد و در ۱۷ فوریه میثاق ملی در مجلس مطرح شد که به موجب آن ترکیه بی‌هیچ تعهد قانونی و مالی نسبت به نیروهای خارجی به استقلال دست می‌یافت. آنان همه ادعاهای خود را درباره‌ی قلمرو امپراتوری عثمانی کنار گذاشته و تنها به محدوده‌ای که اکثریت ساکنان آن را ترک‌ها تشکیل می‌دادند، راضی می‌شدند (شاو، ۱۳۷۰: ۵۸۱-۵۸۲؛ Karpat, 1959: 35).

واکنش در برابر ملی‌گرایان سریع و سخت بود. وزیر اعظم علیرضا پاشا، مقاومت ملی را رسماً محکوم و برای سازماندهی گروه‌های مسلح مخالف ملی‌گرایان دست به کار شد. بنابراین برای نخستین بار تمامی امکانات حکومت علیه ملی‌گرایان به کار گرفته شد. در ۱۵ مارس ۱۵۰ تن از کارمندان برجسته‌ی نظامی و غیرنظامی دستگیر و به متفقین تحویل داده شدند تا در حالت مراقبت قرار

گیرند. روز بعد نیز در استانبول حکومت نظامی برقرار شد و قشون متفقین نظارت بر شهر را به عهده گرفتند و در ۱۸ مارس مجلس منحل شد (شاو، ۵۸۲: ۱۳۷۰). مصطفی کمال در اعلامیه‌هایی که صادر می‌کرد اعلام می‌نمود که "عمر دولت آل عثمان بعد از هفتصد سال به پایان رسیده و ملت ترک اینک باید خود از زندگی و استقلال و آینده خویش دفاع کند (ایگدمیر، ۱۳۴۸: ۶۱-۶۲). در این زمان شیخ الاسلام درّی‌زاده عبدالله افندی فتوایی صادر کرد و مصطفی کمال و همراهانش را کافرانی نامید که بایستی بی‌هیچ درنگی به قتل رسند. اندکی بعد نیز آنان در یک دادگاه ویژه نظامی غیاباً محکوم به مرگ شدند. به این ترتیب زمینه یک جنگ تمام عیار داخلی فراهم گردید (شاو، پیشین: ۵۸۲؛ لوئیس، ۱۳۷۲: ۳۵۳؛ Karpat, Ibid, p: 35-36). ملی‌گرایان نیز در مقابل حدود صد و پنجاه قتلوا از صد و پنجاه روحانی آتاتولی گرفتند که بر اساس آن کسانی که با دشمنان دین همراهی می‌کردند خائن به دین و ملت معرفی شدند (ایگدمیر، ۱۳۴۸: ۶۳؛ لوئیس، ۱۳۷۳: ۳۵۳).

بتدریج مردم اعتماد خود را نسبت به خلیفه - سلطان کاملاً از دست دادند و آرای عمومی متوجه شخص کمال شد. زنان و دختران همراه مردان وارد میدان مبارزه در راه وطن شدند. در ۲۳ آوریل ۱۹۲۰م. مجلس جدیدی تشکیل گردید و مصطفی کمال به عنوان رئیس مجلس و رئیس دولت برگزیده شد. به این ترتیب یک دولت ترک در قلمروی که تحت اشغال بیگانگان نبود، تشکیل شد و یک قانون اساسی موقت که حکومت را متعلق به ملت می‌دانست و مجلس کبیر ملی را نماینده منحصر به فرد و قانونی ملت معرفی می‌کرد، به تصویب رسید (مولوی، ۱۳۷۴: ۸۷؛ ENCYCLOPAEDIA BRITANNICA, Volume 22, 1978: 608). به این ترتیب با گشایش مجلس ملی، فصل جدیدی در تاریخ ترکیه آغاز شده و پیدایش ترکیه‌ی جدید را نوید داد. در این مجلس بر تشکیل دولت و جایگاه مجلس کبیر ملی به عنوان نماینده‌ی اراده‌ی ملت و مرجع واقعی کشور تاکید شد. همچنین اعلام گردید که سلطان به محض رهایی از سلطه‌ی خارجی در چارچوب قانون اساسی می‌تواند قدرت را در دست گیرد. (شاو، ۱۳۷۰: ۵۸۳-۵۸۴؛ ایگدمیر، ۱۳۴۸: ۶۴-۶۵) هنوز به طور کامل خلیفه - سلطان موقعیت خود را در نزد ملی‌گرایان از دست نداده بود یا شاید ملی‌گرایان هنوز موقعیت را برای حذف کامل سلطنت و نهاد خلافت مناسب نمی‌دیدند، که با امضای معاهده‌ی سور Sevres در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ م. شکاف بین ملی‌گرایان و دولت عمیق‌تر شد و موجی از اعتراض علیه سلطان عثمانی به پا خاست. (الطائی، ۱۳۶۹: ۵۹). طبق این معاهده سرزمین‌های عربی از عثمانی جدا شدند و یونان علاوه بر تراکیه غربی، بر تراکیه شرقی، یعنی تا حدود چهل کیلومتری استانبول دست یافت. شهر از میر و حومه نیز به مدت پنج سال تحت حکومت یونان قرار می‌گرفت و پس از آن در صورت تمایل مردم آن،

می توانست به یونان ملحق شود. همچنین براساس این معاهده تجهیزات نظامی تعداد لشگریان عثمانی محدود می شد و حقوق کاپیتولاسیون احیا می گردید (شاو: ۵۹۴-۵۹۵؛ رابینسون: ۷۵ و ؛ لاموش، ۱۳۱۶: ۳۹۴). به این ترتیب کل قلمرو عثمانی به گوشه‌ای از شمال غربی آسیای صغیر محدود می گردید. امضای این معاهده برای ملی‌گرایان ترک غیر قابل تحمل بود. بنابراین مجلس ملی بلافاصله امضا کنندگان آن را خائن به ملت و میهن خواند (لوئیس: ۳۴۶).

اگرچه امضای معاهده سور انزجار عمومی گسترده‌ای را موجب شد، با این حال مهم‌ترین محور جنگ استقلال ترکیه، تهاجم یونانیان بود که درصدد تسخیر آناتولی بودند (شاو: ۵۹۶). جنگ یونان با ترکیه را یکی از بحرانی‌ترین دوره‌ها در تاریخ عثمانی و ترکیه دانسته اند. (Mahmud, 1960: 633). ترک‌ها در نبردی بزرگ، تحت رهبری مصطفی کمال در کنار رود ساکاریا Sakarya پیروزی قاطعی را علیه یونانیان به دست آوردند. به مناسبت همین پیروزی مجلس کبیر ملی مصطفی کمال را غازی و فاتح جنگ مقدس نامید. (لوئیس: ۳۵۵؛ توفیق: ۱۲۳؛ لاموش: ۳۹۶؛ Encyclopaedia Britannica, 1947: 32). عنوانی که یادآور قهرمانان دینی گسترش دهنده اسلام و حافظان آن در مقابل کفار بود.

آخرین مرحله‌ی جنگ با یونان در اوت ۱۹۲۲م. بود. ارتش ترکیه به رهبری مصطفی کمال تهاجم بزرگ یا "بویوک تعارض" را آغاز کرد. یونانیان تقاضای ترک مواضع نمودند، ولی مصطفی کمال توجهی ننموده و پیشروی را ادامه داد. ارتش ترک وارد ازمیر شد و بعد عازم تسخیر بسفور و تنگه داردانل شد. در این زمان دولت پیام تبریکی برای کمال فرستاده و از آنچه که آن را از بزرگ‌ترین پیروزی‌های تاریخی عثمانی خواندند، تقدیر کرد (شاو: ۶۰۵-۶۰۶). واحدهای فرانسوی و ایتالیایی نیروهای متفقین مستقر در تنگه عقب نشینی کردند در حالی که انگلیسی‌ها همچنان مقاومت می کردند، اما سرانجام انگلیسی‌ها نیز به تقاضاهای مصطفی کمال رضایت داده و قرارداد آتش‌بسی در اکتبر ۱۹۲۲ در مودانیه Mudanya به امضا رسید که طبق آن حاکمیت ترکیه در استانبول و بغازها و تراکیه شرقی مورد توافق متفقین قرار گرفت و یونانی‌ها نیز بناچار شرایط آتش‌بس را پذیرفتند (لوئیس: ۳۵۶-۳۵۷؛ باربر، ۲۶۱-۲۶۴؛ رابینسون: ۷۷-۷۸). قرارداد ترک مواضع مودانیه با دولت آنکارا بسته شده بود، درحالی که هنوز در استانبول حکومتی بر سر کار بود که خلیفه-سلطان عثمانی در راس آن و توفیق پاشا وزیر اعظم آن بود. یعنی همان حکومتی که قبلا مصطفی کمال و سایر ملی‌گرایان را به مرگ محکوم کرده بود.

فرجام اختلافات و انحلال خلافت

اگرچه در طی سال‌های جنگ استقلال، ملی‌گرایان سعی داشتند خود را به سلطان وفادار نشان دهند و اقدامات سلطان بر ضد خودشان را ناشی از مشاورین نالایق و کنترل خارجی می‌دانستند، اما آنها اینک برخی از اصول سیاسی را پایه‌گذاری کرده بودند که با تداوم سلطنت تصادم می‌کرد. در ۲۰ ژانویه ۱۹۲۱م. مجلس طی قانونی صریحا اعلام کرده بود که "حاکمیت بدون استئنا و بلا شرط متعلق به ملت است و سیستم اداری بر اساس این اصل قرار دارد که مردم شخصا و موثرا خود را اداره خواهند کرد". درمواد دیگری در همین قانون بر موقعیت مجلس کبیر ملی به عنوان تنها نماینده واقعی مردم تاکید شده بود (لوئیس: ۳۵۹).

در این میان مصطفی کمال نیز مصمم بود تا به سلطنت و خلافت پایان دهد؛ اما این امر، کار آسانی نبود. بنابراین وی می‌بایست منتظر فرصت مناسبی می‌ماند. دعوت متفقین از دولت استانبول در کنار ملی‌گرایان، به کنفرانس صلح لوزان تصادم نهایی بین این دو را تسریع کرد. این امر کمال را مصمم کرد تا برای همیشه به قدرت سیاسی سلطنت خاتمه دهد (لوئیس: ۳۶۰؛ نهرو، ۱۳۶۶: ۱۳۶۱). با توجه به احساسات مذهبی مردم مصطفی کمال می‌دانست که یک عمل حاد در این زمینه، با خودکشی سیاسی مترادف خواهد بود. بنابراین ابتدا با مهارت خاصی دست به تبلیغات دامنه‌داری علیه اقدامات سلطان زد، همین که خشم مردم تحریک شد، به دفاع از سلطان به عنوان قدرت مذهبی پرداخته و گفت که نباید سیاست و مذهب را با هم مخلوط کرد، چرا سلطنت را لغو نکنیم و خلافت را نگه نداریم (باربر: ۲۶۵). مصطفی کمال در جلسه‌ی هیات دولت تنها راه حل برای رفع مشکل دوگانگی در امر حکومت را برچیده شدن بساط سلطنت (شاو: ۶۰۹) و مهم‌ترین دلیل آن را خیانت سلطان به ترکیه اعلام نمود.

پیشنهاد کمال بر تفکیک سلطنت و خلافت، و منحل کردن سلطنت بحث‌های طولانی و دایمی را در مجلس برانگیخت و با مخالفت‌های شدیدی نیز روبرو شد. با این حال، قطعنامه‌ای در اول نوامبر ۱۹۲۲م. تصویب شد که با وجود نفی هر نوع حاکمیت فردی، کماکان خلافت در خاندان عثمانی به رسمیت می‌شناخت (لوئیس: ۳۶۰-۳۶۳) به این ترتیب، سلطنت از خلافت تفکیک گردید و سلطنت منحل شد. خلیفه نیز در مقام یک شخصیت برجسته و محترم مذهبی می‌بایست توسط مجلس ملی انتخاب می‌شد. این خود مقدمه‌ای بود تا کمال بتواند خلافت را نیز به سرنوشت سلطنت دچار سازد.

به دنبال انحلال سلطنت، سلطان عثمانی به یک کشتی انگلیسی پناه برد و در ۱۷ نوامبر ۱۹۲۲ م. رزم ناو انگلیسی حامل سلطان سُفور را ترک و او را به سان‌رمو در ایتالیا برد. روز بعد مجلس وحیدالدین را خلع و عبدالمجید را به عنوان خلیفه تعیین کرد (باربر: ۲۶۵-۲۶۶). مصطفی کمال اعلام نمود که مردم تمامی حاکمیت را بی‌هیچ شرطی در دست دارند و مشارکت خلیفه در امر حکومت به هر شکلی که باشد، پذیرفته نخواهد شد (شاو: ۶۰۹). در اکتبر ۱۹۲۳ م. در ترکیه جمهوری اعلام شد و این امر موجب نگرانی‌هایی در برخی محافل گردید. مخالفین نگران نهاد خلافت و همچنین موقعیت ترکیه به عنوان رهبر جهان اسلام بودند. مسأله‌ی خلافت در خارج از ترکیه نیز مورد توجه قرار گرفته و خصوصا در هندوستان موجب نگرانی و سوال‌های بسیاری درباره‌ی مقاصد جمهوری شد (لوئیس: ۳۶۷-۳۶۹).

مصطفی کمال که خلافت را حلقه‌ی ارتباطی با گذشته و اسلام می‌دانست، تصمیم به از بین بردن آن گرفته بود، ولی می‌بایست با احتیاط عمل می‌کرد. چرا که این امر می‌توانست واکنش سخت مردم را به دنبال داشته باشد. حتی برخی از دوستان و همکاران نزدیک کمال همچنان به مفهوم خلافت وفادار بودند و انحلال خلافت را به هیچ روی قبول نداشتند (کامروا، ۱۳۸۸، ۷۴). کمال آتاتورک با آگاهی از این امر، تلاش کرد تا از طریق مطبوعات زمینه‌ی لازم برای چنین کاری را فراهم سازد. بنابراین ملاقاتی با روزنامه‌نگاران ترتیب داده و قرار شد تا روزنامه‌ها دولت را مورد حمله قرار دهند و عنوان کنند که چرا دولت متوجه خطر خلافت برای اتحاد و ثبات کشور، نیست (راینسون: ۸۲-۸۳). روزنامه‌ها این ماموریت را به خوبی انجام دادند و در زمینه سازی برای انحلال خلافت نقش مهمی ایفا نمودند. یکی از عوامل مهمی که بهانه‌ی لازم برای لغو خلافت توسط کمال را فراهم کرد، انتشار نامه‌ای از آقاخان و سید امیر علی، یکی از قضات سابق هند در روزنامه‌های استانبول بود، آنان مدعی بودند نامه‌شان از طرف میلیون‌ها نفر مسلمان هندی می‌باشد (نهر: ۱۳۶۲؛ لوئیس: ۳۶۹؛ توفیق: ۱۶۰؛ Graves, 1941: 214)، آنان در نامه خود با اشاره به این نکته که تفکیک خلافت از سلطنت بر اهمیت آن نزد مسلمانان افزوده، از دولت ترکیه تقاضا کرده بودند که خلافت را "بر اساسی قرار دهد که موجب اطمینان و احترام عالی‌ی ملل مسلمان باشد و متعاقبا قدرت و مقام خاص آن به ترکیه اشاعه یابد" (لوئیس: ۳۶۹). انتشار نامه‌ی آقاخان و همچنین انتشار جزوه‌هایی که بر ایجاد سلطنت مشروطه به جای جمهوری اصرار می‌کردند، توطئه‌ای از سوی انگلیس تلقی شد (Graves, 1941: 214) و مصطفی کمال نیز از این امر استفاده کرده، سر و صدای فراوانی به راه انداخت (نهر: ۱۳۶۲-۱۳۶۳). وی در اول مارس ۱۹۲۴ م. طی نطقی بر سه نکته تاکید ورزید: حفظ و تثبیت جمهوری، ایجاد سیستم ملی واحد در

فرهنگ و " ضرورت پاکسازی و ارتقای ایمان اسلامی از طریق نجات آن از موضعی که طی قرن‌ها چون وسیله‌ای سیاسی به آن عادت شده است". روز بعد پیشنهادهای مصطفی کمال در اجلاس گروه حزب مردم مورد بحث قرار گرفته و در سوم مارس نیز مجلس کبیر ملی خلع خلیفه، انحلال خلافت و اخراج کلیه اعضای خاندان عثمانی از کشور را اعلام کرد. صبح روز بعد خلیفه عبدالمجید را روانه سوئیس نمودند و بدین ترتیب آخرین خلیفه عثمانی به تبعید فرستاده شد (لوئیس: ۳۷۰) و نهاد خلافت که از نظر کمال عامل هرج و مرج و نفاق میان مومنان و « غده ای باقی مانده از قرون وسطی» (باربر: ۲۷۰). تلقی می شد برای همیشه منحل گردید.

انحلال خلافت و دیگر اقدامات دین‌زدایانه‌ی مصطفی کمال با وجود تمام زمینه‌سازی‌های او و همفکرانش، نمی‌توانست به آسانی و بدون مقاومت از سوی محافل مذهبی و توده مردم صورت گیرد. انحلال خلافت موجبات خشم و مخالفت بسیاری را فراهم کرد. بسیاری از مردم این اقدام را توهین به مقدسات مذهبی تلقی کردند و اقشار مذهبی و رهبران آنها تصور می‌کردند که آتش جهنم و لعنت خدا نصیب حال مردم و کشور خواهد شد (اسپنسر، ۱۳۴۲: ۱۱۳). دامنه‌ی مخالفت حتی به میان رجال نظامی نیز کشیده شد. پس از انحلال خلافت شماری از افراد برجسته نظامی، علیه سیاست‌های دین‌زدایانه و تجددگرایانه حکومت موضع گرفتند. مصطفی کمال برای مقاومت در برابر آنها، از آنان خواست که از مقام‌ها و مناصب خود کناره‌گیری کنند. بنابراین بسیاری از آنها در ۱۹۲۴ م. هم از مناصب نظامی خود و همچنین عضویت در حزب جمهوری‌خواه استعفا کردند و حزب جمهوری‌خواه مترقی را تشکیل دادند (شاو: ۶۳۱-۶۳۲؛ لوئیس: ۳۷۲). این حزب که بسیاری از ناسیونالیست‌های غیر نظامی مورد احترام مردم را نیز شامل می‌شد، با اینکه در نوع خود اصلاح‌طلب محسوب می‌گردید، اما حکومت این مخالفت‌ها را سرکوب نمود. (شاو: ۶۳۱-۶۳۲). سرکوب مخالفت‌ها هیچ‌گاه به معنی از بین رفتن گرایش‌های مخالف با سیاست‌های مصطفی کمال نبود، بویژه در نواحی روستایی و سنتی شهری، همواره مقاومت و مخالفت زنده ماند.

برخی پژوهشگران بر این باورند که الغای خلافت به تحریک انگلیس صورت گرفت (موثقی، ۱۳۸۰: ۳۰۳؛ الطائی: ۵۶). اسماعیل احمد یاغی از میان این پژوهشگران تا آنجا پیش می‌رود که اقدامات کمال در دین‌زدایی و انحلال خلافت اسلامی را دقیقاً در راستای خواست انگلیسی‌ها قرار دهد (یاغی، ۱۳۷۹: ۱۹۳). اما به نظر می‌رسد با توجه به شخصیت و افکار مصطفی کمال، با وجود شیفتگی او به تمدن غرب و مظاهر آن، این دیدگاه با مخالفت‌های او با سلطه‌ی بیگانه بر ترکیه و عقاید ملی‌گرایانه او همخوانی ندارد. علاوه بر این او نظر خوش‌بینانه‌ای به سیاست‌های انگلیس

نداشت، به طوری که انتشار نامه‌ی آقاخان و سید امیر علی در حفظ نهاد خلافت را دسیسه‌ی انگلیس - دانست و این امر بود که بهانه‌ی لازم برای انحلال خلافت توسط مصطفی کمال را فراهم ساخت. واقعیت این است که نهاد خلافت با وجود تداومی دیرپا، از اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم دچار تنزل و تزلزل شده بود. عواملی چون به کارگیری ابزارهای دینی و خلافت اسلامی در راه منافع و مصالح شخصی و نامشروع (ندوی، بی تا: ۶۴)، ناتوانی خلفا در حفظ امپراتوری از تجاوز بیگانگان و عدم موفقیت در انجام اصلاحات باعث شد خلفا تا حد زیادی اعتبار خود را از دست بدهند. بی تردید جریان جدایی دین از سیاست که از دوره‌ی تنظیمات به بعد آغاز گردید (Irving, 1984: 81؛ Makris, 2007: 176؛ Mumcu, 1991: 62)، در تضعیف مقام و موقعیت خلیفه و نهاد خلافت موثر بود و کار مصطفی کمال در انتقال پادشاهی عثمانی به یک جمهوری و انحلال خلافت را آسان تر کرده بود. اقدامات صورت گرفته در این زمینه خصوصا بعد از انقلاب ۱۹۰۸ م. و برقراری حکومت مشروطه بتدریج از مقام و موقعیت خلیفه - سلطان عثمانی به عنوان مقامی دارای اقتدار مطلق، به شدت کاست. بعد از انقلاب ۱۹۰۸ م. هنگامی که ترکان جوان قدرت را به دست گرفتند خلیفه - سلطان عثمانی عملا هیچ اختیاری نداشت. از سوی دیگر ادعای خلافت توسط عثمانی‌ها در قرون قبل در دفاع آنان از اسلام و نیز تلاش‌های آنان در گسترش اسلام معنا و مفهوم می یافت، اکنون که خود خلافت با جبهه کفر و متفقین در جنگ استقلال همکاری می کرد، بنابراین ادعای خلافت عثمانی‌ها در این برهه تاریخی با اشکال مواجه می شد. در هر حال همکاری سلطان - خلیفه، در طی جنگ استقلال با اشغالگران را باید از عوامل مهم در تضعیف مقام و موقعیت سلطان - خلیفه عثمانی دانست (عنایت: ۱۰۰-۱۰۱). به این ترتیب این عوامل زمینه‌های انحلال خلافت را فراهم نمودند و نهاد خلافت برای همیشه از جهان اسلام رخت بریست.

نتیجه

چنانکه گفتیم در اواخر دوره‌ی حکومت عثمانی، خصوصا بعد از انقلاب سال ۱۹۰۸ م. و برقراری حکومت مشروطه، از مقام و موقعیت والای خلیفه سلطان عثمانی تا حد زیادی کاسته شد. در سال ۱۹۰۹ م.، مجلس، عبدالحمید دوم را از سلطنت خلع کرد و برادرش محمد پنجم را که فردی ضعیف بود، به سلطنت رساند. از این زمان به بعد تا پایان جنگ جهانی اول، ترکان جوان اداره واقعی کشور را به دست گرفتند. با پایان جنگ جهانی اول و آغاز اختلاف بین ملی‌گرایان و دولت، فصل جدیدی در تاریخ

ترکیه گشوده شد. مصطفی کمال رهبری ملی‌گرایان را که سعی در حفظ تمامیت ارضی و استقلال ملی داشتند، برعهده گرفت و در پایان جنگ استقلال و امضای معاهده‌ی صلح لوزان، او به مظهر مقاومت ملی ترک تبدیل شد.

در طی جنگ استقلال با وجود اختلافی که بین مصطفی کمال و خلیفه سلطان عثمانی وجود داشت، با درک واقعیت‌ها، او خود را مقابل سلطان قرار نداد، اما با پایان جنگ که منجر به پیروزی ملی‌گرایان گردید، مصطفی کمال که ضرورتی برای حفظ نهاد سلطنت و خلافت نمی‌دید، درصدد برآمد تا در اولین فرصت به سلطنت و خلافت پایان دهد. همکاری کامل خلیفه سلطان عثمانی با اشغالگران و بی‌اعتمادی گروه‌هایی از مردم به سلطان و خلیفه بهانه‌ی لازم را در اختیار کمال و همفکران او قرار داد. در طی سال‌های جنگ استقلال ملی‌گرایان برخی از اصول سیاسی را پایه‌گذاری کرده بودند که با ادامه‌ی سلطنت تصادم می‌کرد. بنابراین مقدمات انحلال سلطنت و خلافت تا حد زیادی فراهم شده بود. مهم‌ترین دلیلی که مصطفی کمال برای انحلال سلطنت مطرح می‌کرد این بود که سلطان نسبت به ترکیه خیانت کرده و دیگر نمی‌تواند نماینده اراده ملت ترک باشد. نظامی که آتاتورک پایه‌گذاری کرد، نظامی مبتنی بر ملیت‌گرایی و جدایی دین از سیاست بود و در این نظام نهاد خلافت ولو به شکل سمبلیک که از اساس با این پایه‌های نظام جدید در تقابل قرار می‌گرفت، نمی‌توانست جایی داشته باشد.

منابع

- اسپنسر، ویلیام (۱۳۴۲) *سرزمین و مردم ترکیه*. ترجمه علی اصغر بهرام بیگی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- الطائی، نجاج عطاء (۱۳۶۹) *سیر اندیشه ملی‌گرایی*. ترجمه عقیقی بخشایشی. چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- ایگدمیر، اولوغ و دیگران (۱۳۴۸) *آتاتورک*. ترجمه حمید نطقی. تهران: موسسه فرهنگی منطقه‌ای. نشریه شماره ۱۲.
- باربر، نونل (۱۳۶۹) *فرمانروایان شاخ زرین از سلیمان قانونی تا آتاتورک*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر گفتار.
- بروکلمان، کارل (۱۳۴۶) *تاریخ دول و ملل اسلامی*. ترجمه جزایری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- برینتون، کرین و .. (۱۳۳۷) *تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق*. ترجمه پرویز داریوش. انتشارات فرانکلین.
- بهمنش، احمد (۱۳۲۵) *مسئله شرق (تاریخ تشکیل دول: سربستان، یونان، جمهوری ترکیه)*. بی‌جا: بی‌نا.
- پل رو، ژان (۱۳۵۲) *ترکیه: جغرافیا، اقتصاد، تاریخ، تمدن و فرهنگ*. ترجمه خانابا بیانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- توفیق، محمد (۱۳۱۸) *کمال آتاتورک*. ترجمه اسمعیل فردوسی فراهانی. از نشریات نامه عراق. چاپخانه موسوی اراک.
- حتی، فیلیپ. ک (۱۳۵۲) *شرق نزدیک در تاریخ (یک سرگذشت پنج هزار ساله)*. ترجمه قمر آریان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دیره/المعارف فارسی*. جلد اول و دوم. زیر نظر غلامحسین مصاحب. تهران.
- رابینسون، ریچارد (۱۳۵۶) *جمهوری اول ترکیه*. ترجمه ایرج امینی. چاپخانه محمدی علمیه تبریز با همکاری موسسه انتشارات فرانکلین.
- شاو، استانفورد جی و ازل کورال شاو (۱۳۷۰) *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*. ترجمه محمود رمضان زاده. جلد دوم. معاونت فرهنگی آستان قدس.

- عنایت، حمید (۱۳۶۲) *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. چاپ اول. تهران: انتشارات خوارزمی.
- کامروا، مهران، *خاورمیانه معاصر* (تاریخ سیاسی پس از جنگ جهانی اول). ترجمه محمد باقر قالیباف و سید موسی پورموسوی. چاپ اول. نشر قومس.
- کین راس، لرد (۱۳۷۳) *قرون عثمانی*. ترجمه پروانه ستاری. چاپ اول. تهران: انتشارات کهکشان.
- لاموش، لئون (۱۳۱۶) *تاریخ ترکیه*. ترجمه سعید نفیسی. چاپ اول. تهران: ناشر کمیسیون معاف. لنچافسکی، ژرژ (۱۳۳۷) *تاریخ خاورمیانه*. ترجمه هادی جزایری. تهران-نیویورک: انتشارات اقبال با همکاری موسسه انتشارات فرانکلین.
- لوئیس، برنارد (۱۳۷۲) *ظهور ترکیه نوین*. ترجمه محسن علی سبحانی. بی‌جا: ناشر مترجم.
- موتقی، احمد (۱۳۸۰) *جنبش‌های اسلامی معاصر*. چاپ چهارم. تهران: انتشارات سمت.
- مولوی، محمد علی (۱۳۷۴) *"آتاتورک" در: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*. جلد اول. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- میکل، آندره (با همکاری هانری لوران) (۱۳۸۱) *اسلام و تمدن اسلامی*. دو جلد. ترجمه حسن فروغی. چاپ اول. تهران: انتشارات سمت.
- نخجوانی، محمد (۱۳۱۹) *جنگ ترکیه و یونان یا جنگ استقلال ترکیه ۱۹۲۲-۱۹۱۹*. تهران: چاپخانه مجلس.
- ندوی، سیدابوالحسن علی (بی‌تا) *ارزیابی تمدن غرب*. ترجمه و اقتباس سید محمد ثقفی و علی اکبر مهدی پور. قم: سازمان چاپ مهر.
- نهری، جواهر لعل (۱۳۶۶) *نگاهی به تاریخ جهان*. ترجمه محمود تفضلی. تهران: امیر کبیر.
- هولت، بی. ام. و همکاران (۱۳۸۷) *تاریخ اسلام کمبریج*. ترجمه تیمور قادری. جلد اول. تهران: انتشارات مهتاب.
- وسینیچ، وین (۱۳۴۶) *تاریخ امپراتوری عثمانی*. ترجمه سهیل آذری. تبریز: کتاب‌فروشی تهران با همکاری موسسه فرانکلین.
- یاغی، اسماعیل احمد (۱۳۷۹) *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*. ترجمه رسول جعفریان. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

منابع انگلیسی

- Encyclopaedia Britannica: A New survey of universal knowledge, Volume 16, the University of Chicago, by ENCYCLOPAEDIA BRITANNICA, INC, (1947).
- ENCYCLOPAEDIA BRITANNICA: A New survey of universal knowledge, the University of Chicago, by ENCYCLOPAEDIA BRITANNICA, INC, Volume 22, 1978.
- Graves, Philip. P, Briton and Turk, Great Briton, (1941).
- Harris, George, Turkey:Coping with Crisis, United States of America, West view press, (1985).
- Irving, T.B, the world of Islam, United States of America, (1984).
- Karpat, kemal. H, turkey's politics: the transition to a multi-party system, United States of America, (1959).
- Kent, Marian, the Great powers and the End of the Ottoman Empire, first published, London, (1984).
- Mahmud, sayyid fayyaz, a short History of Islam, Pakistan, Oxford university press (Pakistan Branch, (1960).
- Makris, G.P, Islam in the Middle East: A living tradition, first published, Singapor, (2007).
- Orga, Irfan, Phoenix Ascendant: The rise of modern turkey, London, (1958).

منابع ترکی

- Mumcu. Ahmet, Atatürk'ün kültür AnlaYışInda vicdan ve Din Özgürlüğünün yeri, Ankara, (1991).

منابع اینترنتی

- راس، کین (بی تا) زندگینامه مصطفی کمال: پدر ترکیه نوین. ترجمه: اسماعیل نوری علا.
[Httpwww. New Secularism-Book-Atatuk](http://www.NewSecularism-Book-Atatuk), accessed: 02/06/2009.
- Karakas, Cemal, Turkey: Islam and Laicism between the Interests of State, Politics, and Society, Translation: Kersten Horn (USA), PRIF Reports No. 78, © Peace Research Institute Frankfurt, (2007), accessed: 20/ 06/ 2010.
- <http://www.hsfk.de/downloads/prif78.pdf>